

عارفی که تیمور لنگ را به وحشت انداخت

۸ خرداد ۱۳۹۳ ساعت ۱۳:۱۷

تیمور که در آن زمان می‌رفت تا قدرت برتر منطقه شود، از کثرت مریدان شاه نعمت‌الله به وحشت افتاد و به او پیام فرستاد: «مخدوم زاده! در یک شهر دو پادشاه نتوانند بودن، یا شما باشید یا من.»

مشرق: منابع درباره محل و تاریخ ولادت شاه نعمت‌الله گزارش‌های متناقض ارائه کرده‌اند. آنچه مسلم است پدرش، سید عبدالله از شام به ایران آمد و در کوه بنان کرمان مسکن گزید. این دودمان از سادات حسینی بودند. شاه نعمت‌الله از سن بیست و چند سالگی سفرهای دور و دراز خود را آغاز کرد که تا اواخر عمر ادامه داشت. در سفر مصر بود که با شیخ عبدالله یافعی، عالم بزرگ شافعی برخورد کرد و از مریدان او شد و هفت سال ملازم و شاگرد او بود. شیخ مذکور در بستر احتضار خلافت خویش را به او سپرد.

شاه نعمت‌الله سپس به ایران آمد و به ماوراءالنهر رفت و مریدان زیادی یافت. تیمور که در آن زمان می‌رفت تا قدرت برتر منطقه شود، از کثرت مریدان شاه نعمت‌الله به وحشت افتاد و به او پیام فرستاد: «مخدوم زاده! در یک شهر دو پادشاه نتوانند بودن، یا شما باشید یا من.» این پیام باعث شد که به هرات برود و با دختر سید حمزه دستاربند هروی ازدواج کند و هفت سال بماند. سپس به کرمان آمد. در حوالی سال ۷۷۵ هجری قمری شاه نعمت‌الله به یزد و از آنجا به تفت رفت و خانقاه باشکوهی ساخت.

در حدود پانزده سال بین یزد و کوهبنان در تردد بود، تا اینکه عاقبت رحل اقامت در ماهان افکند و بیست و پنج سال آخر عمر را در آن جا گذراند. در آنجا نیز خانقاهی تاسیس کرد و به ارشاد شاگردانش پرداخت. طی این دوره شهرت و اعتبار او فراگیر شد و حتی از مرزهای ایران نیز درگذشت.

عارفی که با حاکمان دوست بود

سلطان احمدشاه بهمنی و پسرش سلطان علاءالدین شاه در زمره ارادتمندان سخاوتمند او در آمدند. درباره چگونگی روابط او با پادشاهان دکن هم شاید جاذبه فرهنگی ایران و علاقه نفرط آنان به کسب آن باعث کنکش شاهان مذکور و جذب چهره‌های سرشناس به دربار خود بوده است. چنانچه آنان برای بردن حافظ شیرازی به دربار خود کوشش‌های فراوانی کردند هرچند توفیقی نیافتند.

ارادت سلطان احمد بهمنی به شاه در حدی بود که «سلطان ذوفنون (احمدشاه) همیشه به مواجهه حضرت معلا (نعمت‌الله) از مرز هفتصد هزار تومان کپکی گذشت. و زمانی که حاکم کرمان موقوف را به شاهرخ تیموری رساند، به وسوسه افتاد که مالیات بگیرد، اما گوهرشاد استدلال نمود که «... ای پادشاه صاحب جاه! از آن اندیشه نمای که تا دامن آخرازمان مردمان مذکور سازند که سلاطین هند آن مقدار تحفه به جهت سید فرستادند که خاقان از سر تمغای آن نتوانست گذشت.»

گزارش‌های حاکم کرمان مبنی بر فزونی روزافزون مریدان باعث شد که شاهرخ به واهمه بیفتد و لذا شاه نعمت‌الله را به هرات فراخواند، ولی عاقبت او را به حال خود گذاشت. مناسبات سلطان احمد بهمنی بدان پایه رسید که وی از شیخ درخواست کرد که یکی از فرزندان را به هند فرستد. شیخ نوه خویش، میرزا نورالله را به آنجا فرستاد. چون وی «... به حوالی دارالخلافه رسید، با جمیع شاخزاده‌ها و امرا به پیشوازی او رفته، قرین اعزاز و اکرام به شهر احمدآباد بیدر درآورده و در جای ملاقات قریه و مسجد ساخته، موسوم به نعمت آباد گردانید و میرنورالله را ملک‌المشایخ خطاب فرموده، بر جمیع مشایخ مقدم نشانید و دختر به وی داده به دامادی خویش معزز و مقرب گردانید.»

عارفی که با حاکمان دوست بود

مقبره شاه نعمت‌الله ولی در ماهان

زمانی که روابط حاکم کرمان (امیر ادکو) با حاکم شیراز و یزد (امیرزاده اسکندر) تیره بود، از طرف حاکم کرمان به شاه نعمت‌الله ماموریت داده شد که واسطه دوستی آنان شود. وی به خوبی این ماموریت را انجام داد. شیخ روابط خوبی با میرزا اسکندر داشته است و او را مقدم بر تمام علما و عرفای شیراز نزد خود می‌نشانند.

شاید زمانی که شاهزاده مذکور علیه عمس، شاهرخ شورید، شیخ جهت مقاصد سیاسی به شیراز فراخوانده باشد، زیرا شاهرخ به شیخ آزار رسانده بود. رساله سوال و جواب شیخ که مریدانش منسوب به او می‌کنند، در واقع به نوعی استفتاء است که میرزا اسکندر در توجیه سرکشی خود از شاه نعمت‌الله سوال می‌کند و جواب می‌گیرد.

شاه نعمت‌الله ولی در ۲۲ رجب سال ۸۳۴ هجری قمری در ماهان درگذشت. زمانی که این خبر به گوش سلطان احمد شاه بهمنی رسید مبالغ‌گرافی به همراهی گروهی کرد تا بر سر مزار او بارگاه بلندی بسازند. بنایی که هنوز هم از اماکن دیدنی ماهان است.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/27020/انداخت-وحشت-لنگ-تيمور-عارفي/>